

# در حاشیه سیمینار جهانی مولانا جلال الدین بلخی

(کابل ۲۳-۲۴ ثور ۱۳۸۶ هجری خورشیدی)

لطیف ناظمی



سیمینار مولانا جلال الدین بلخی، به مناسبت هشتصدمین سال میلادش در روزهای بیست و سوم و بیست و چهارم ماه ثور سال روان در کابل برگزار گردید.

این دومین سیمیناری بود که به مناسبت سال مولانا، سازمان داده شده بود؛ سیمینار نخستین در ماه نخست امسال در (الماتا) یکی از شهرهای جمهوری قزاقستان برپا شده بود. یونسکو سال روان مسیحی را به نام مولانا مسمی کرده است و گفته میشود این پیشنهاد از سوی افغانستان صورت پذیرفته است؛ هرچند که روایت دیگری حاکی از آن است که افغانستان با ترکیه و کشور دیگری مبتکر این طرح بوده اند. به هر رنگ (خداش اجر دهد هر که این عمارت کرد).

بخش نخست سیمینار با سخنرانیهای رسمی و خوانش پیامهای کشورها و نهادهای علمی، گشایش یافت و با مثنوی زیبایی پرتونادری که به سیاق نی نامه مولانا سروده بود پایان یافت.

جلسات علمی بعد از چاشت همان روز آغاز شد که گروهی از دانشمندان معمر و فرزندگان جوان در آن شرکت جسته بودند اما حضورشمار زیادی از اعضای کمیسیون

چهل و پنج نفری تدارک که خود از اصحاب نظر و از اهالی فضل اند، در جلسه حس نمیگردید و پشت در ها شنیده میشد که جماعتی از ایشان از وزارت اطلاعات و فرهنگ، ناخرسند اند و با رهبری ان وزارت سر یاری و سازگاری ندارند و در جلسات تدارک هم غایب بوده اند.

گویا از دیگر بلاد گیتی نیز، دانشمندان و مولوی شناسان نامبردار، فرا خوانده شده بودند که شماری ار آنان قدم رنجه نکردند و تنی چندهم که رنج سفر را بر تن هموار کرده بودند غالب شان نه مولوی را می شناختند

و نه هم مولوی غالب آنان را. این فرهیختگان از کشور های امریکا، آلمان، ایران، پاکستان، پولند، تاجکستان، ترکیه و هند آمده بودند. دکتور روان فرهادی، بانو دکتور حمیرا نکهت و این قلم هم از شماری دعوت شدگان بودیم که با دریغ دعوتنامه مکتوب من و دکتور نکهت، سه روز پیش از عزیمت به دست مان رسید و تا پایان سیمینار هم هرگز نام مان در فهرست شرکت کنندگان دیده نشد.

جلسه دوم روز نخست را، زبان شناس، دیپلمات و مترجم نام آشنا، دکتور روان فرهادی ریاست میکرد که مقالات فراوانی در آن روز قرائت گشت. روز دوم که ریاست جلسه را به من سپرده بودند باز هم پژوهش های پر شماری بر جای مانده بود که بایست بر خوانده میشد اما زمان نابسندده بود و مشتاقان و سخنرانان فراوان و پوینده.

از سویی هم مقرر گشته بود که نباید بیش از پانزده دقیقه وقت در اختیار سخنرانان نهاده شود؛ از اینرو بسا از آن مقالات و جستار های مفصل و ممتع ناخوانده ماندند و اندام نبشته ها مثله و تسلیخ شدند و بحث و فحص که لازمه یک سیمینار علمی است صورت نگرفت.

در سیمینار مولانا، افزون از کتابهای گوناگون، پنج عنوان کتاب زیر که پیرامون آثار و افکار مولانا چاپ و انتشار یافته بود به کلیه حاضران توزیع گردید:

«معنای عشق نزد مولانا» از دکتور روان فرهادی، «مولانا شناسی» و «ضرب المثله و کنایات در مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی» از دوکتور برزین مهر، «شهریاری بر اورنگ سخن» از پوهاند دکتور محمد حسین بمین، «برگهایی از زندگی و اندیشه مولانا جلال الدین محمد بلخی» از معاون سرمحقق سید علیشاه روستایار.

همچنان به کوشش دکتور حلیم تنویر، مثنوی نسخه قونیه با گزینه بی از کلیات شمس چاپ شده بود که جای هر دو خالی بود و چاپ هر دو اثر کار بایسته. نسخه قونیه، کهن ترین دستنویس مثنوی است که در سال (۶۷۷) یعنی پنج سال پس از خاموشی مولوی کار باز نویسی و استتساخ آن به دست محمد بن عبدا لله قونوی، زیر نظرو ممیزی سلطان ولد فرزند مولانا و حسام الدین چلبی خلیفه وی پایان یافته است. این دستنویس در سال ۱۳۷۱، در تهران چاپ عکسی شده بود و بار دوم در سال ۱۳۸۰ با صحافت نفیس و با ذکر اختلافات آن با نسخه چاپ نکلسون، در شش مجلد به کوشش هموطن فرهیخته مان - دکتور محمد سرور مولایی - و دکتور عفت مستشار نیا در هزار نسخه انتشار یافته است.

تردیدی نیست که کوششهای دکتور تنویر - رییس کمیسیون تدویر سیمینار - ستودنی است ولی ایکاش همان کتاب دکتور مولایی را در کابل چاپ مجدد میکرد؛ یا به جای نسخه قونیه، یکی از شروح مثنوی را از آرشیف ملی برمی گزید و به چاپخانه می فرستاد تا فیض یکی دیگر از آثار زندانی آرشیف ملی هم عام می گردید.

در پایان سیمینار کابل، به رسم معمول همه سیمینارها، قطعنامه بی هم پس از بحث ها و جدالها به تصویب اعضا رسید که نکات ارزنده بی در آن نهفته است و امید میرود چون دیگر قطعنامه ها، به طاق نسیان ننهند.

نامگذاری جاده بی در همه شهر های بزرگ افغانستان به نام مولانا، تهیه مدالی به نام مولانا جلال الدین محمد، چاپ و انتشار نسخه هایی از خداوندگار، گشایش خانه مولانا در کابل و باز سازی خانقاه مولانا در بلخ، از شمار مواد قطعنامه است.

شرکت کنندگان سیمینار مولانا، روز سوم راهی شهرمزار شدند. نخست از بلخ بامی دیدار کردند ابر شهری که جنگها، تهاجمها و غارت و یغمای سود جویان و ربایندگان میراث های فرهنگی، از آن جز ویرانه بی

برجای ننهاده است؛ خانقاه منسوب به پدر مولانا که قرار است باز سازی شود در هم ریخته است و حول و هوش آن جغدی هم نمی یابی که بر آن خرابه ها توحه کند. هرکسی شبانه از دژی و باره بی خشتی دزدیده است و ستون خانه اش را از استخوان های تاریخ بر پا کرده است. چنین است سیمای ام البلاد!

سیمینار در مزار پی گرفته شد و بار دیگر در زادگاه سلطان عاشقان، ذکر خیرش بر زبان آمد؛ به شیوه عارفانه مثنوی خوانده شد و چندغزل شمس دکنمه گردید و در پایان روز مهمانان برگرداگرد مزار شاه اولیا گردیدند و این رباعی جامی را بر رواق آن آرامگاه مقدس زمزمه کردند:

گویند که مرتضی علی در نجف است  
در بلخ بیا ببین چه دار الشرف است  
جامی نه عدن گوی نه بین الحرمین  
خورشید یکی و نور او هر طرف است

مزار شهری آباد است؛ شهری امن، با جاده های هموار و پاکیزه. با شهروندان فرهیخته و با شاعران فحل و صحیح الطبع.

\*\*\*\*\*

از مزار به کابل برمی گردیم و از کابل به سوی غربت آباد غرب می آیم. کابل را شهری می یابم با چهره خراشیده جاده هایش؛ با لشکری از خانه به دوشان، گدایان و آوارگانش. شهری مزدهم، کثیف و آلوده. شهری با سیصد و پنجاه هزار موتر اما بدون پارکینگ. شهری با سی و پنج هزار تکسی اما با سه چهار چراغ ترافیکی خاموش. شهری با هوتل (سرینا)، کابل سنتر، هوتل صافی و... اما برای ازما بهتران. شهری با ده ها سالون مجلل عروسی اما نه برای هزاران مشتاق آنشهر که حتی یک پار هم پای شان سطح سالونی را نبوسیده است.

کجایی صایب تبریزی که سر از خاک برداری و عشرتسرایی را بنگری که آنروز دامان کهسارش ناخن بر دل گل می زد و چشمت از سوادش سرمه چین می گشت اما امروز جز اندوهسرای بی هویتی بیش نیست؟

با آن هم در رگهای کابل خون زندگی جاری است. کابل قلب تپنده بی دارد اما اگر بگذارند که این قلب، تپنده بماند؛ آخر وقتی برای خریدن قرص نانی به کوچه می شتابی باید وصیت نامه ات را بر طاقچه خانه بگذاری.

وقتی بامدادان گونه های همسرت را می بوسی تا به دفترت بروی؛ یا دکانت را باز کنی یا بساط بی مقدرات را بر پیاده رو ها هموار کنی؛ باید در گوس همسرت نجوی کنی:  
- اگر برنگشتم از فرزندانم خوب مواظبت کن.

وقتی دختر و پسرت از مدرسه بر نمی گردند؛ باید در به در، سراغ آدم ربایان را بگیری و اگر (وجه اخاذی) آنان را نوانستی فراهم کنی؛ باید سر های بریده فرزندان را از خاک بتخاک بیابی و یا از شالیزار های ده سبز.

کابل! شهر دغدغه های جوانی من؛ کابل! شهر شعرها و شادی های من؛ ترا دوست می دارم. کابل! بگذار ستایشی را که باری مولانای بلخ، نثار خلیفه اش - حسام الدین چلبی - کرده بود نثار توکنم:

گویم اندر مجمع روحانیان	مدح تو حیفست بر زندانیان
همچو راز عشق دارم در نهان	شرح تو غبنست بر اهل جهان
فارغست از شرح و تعریف آفتاب	مدح تعریفست و تخریق حجاب
عقل اندر شرح تو شد بوالفضول	قدر تو بگذشت از درک عقول

پایان